

سید احمدرضا حسینی

سخنِ رمزِ دهان

[تئوری و نقد شعر]

کتاب اول

شمس آقاجانی



انتشارات سرزمین اهورایی
WWW.AHOORAPRESS.COM

شاعری طبع روان می‌خواهد
نه معانی نه بیان می‌خواهد
(ایرج میرزا)

چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد
(حافظ)

به هزار پرده بیدل ز دهان بی‌نشانش
سخنی شنیده‌ام من که کسی ندیده باشد
(بیدل دهلوی)

سختت رمز دهان گفت و کمر سر میان
از میان تیغ به ما آخته‌ای یعنی چه
(حافظ)

فهرست

۷.....	پیش گفتار
۱۷.....	سعر
۲۷.....	الفاء
۵۹.....	عنا
۸۹.....	دال
۱۱۷.....	زبان شناسی
۱۳۹.....	عینیت
۱۷۹.....	مواجهه
۲۷۳.....	دیگرزبانی، بومی شدن و جهانی شدن

||| پیش‌گفتار

اغلب کتاب‌ها و منابع درسی دانشگاهی در ابتدا یا در شروع هر فصل مقدمه‌ی کوتاهی دارند که بر اساس نظم و قواعدی آکادمیک، عناوین و اهم موضوعات مطرح شده و ترتیب آن‌ها را توضیح می‌دهند. در دوران دانشگاه استادی داشتیم که معتقد بود مشکل‌ترین بخش هر کتاب برای خواننده، همان مقدمه‌ی کوتاه است؛ چون با فشرده‌ترین عبارات، به عناوین و موضوعاتی اشاره می‌کند که هنوز چیزی از آن‌ها نمی‌دانیم. مقدمه‌ی متنی است که در ابتدا نوشته می‌شود، اما انگار برای کسی که در انتهای فصل ایستاده است. من با این که در آخرین مرحله‌ی دست به این کار زده‌ام، اما نمی‌دانم چرا از عهده‌ی آن بر نمی‌آیم. واقعاً مشکل از کجاست! شاید شما در انتهای کار بتوانید در پیدا کردن دلایل این ناتوانی کمک کنید؛ البته اگر این کتاب بتواند کسی را تا آخر با خود همراه کند.

اگرچه شعر و ادبیات ما همواره از یک خلاء تئوریک رنج برده است، اما به نظر می‌رسد که این معضل در زمانه‌ی حاضر خود را به شکلی عریان آشکار کرده است. به ویژه با تغییرات و تحولاتی که (نه لزوماً پیش‌رفت!) در حوزه‌ی شعر در یکی دو دهه‌ی اخیر رخ داد، ما هر روز شاهد گسترش شکاف بین شعر (و شاعران) با مخاطبان عام هستیم. روندی که اگر همچنان ادامه یابد خسارت‌های فراوان‌تری را به جای خواهد گذاشت. البته باید بلافاصله اضافه کنم که بررسی مخاطب‌شناختی شعر، ظرایف و دقایقی دارد که عدم توجه به آن خود معضلاتی حادث‌تر را دامن می‌زند. نمونه‌ی روشن این مشکلات تازه، شعرهایی است که بعضی‌ها به خیال خود به عنوان راه حل ارائه می‌دهند که نمی‌توان نامی جز «ساده‌نویسی‌های بی‌هنرانه» بر آن‌ها نهاد. در برخوردایی که در این سال‌ها با شاعران، نظریه‌پردازان، منتقدان و اقشار مختلف مخاطبان داشته‌ام متوجه شدم که مسئله‌ی

عمده این است که مسئله‌ی عمده شناخته نشده است! هر روز فاصله‌ها زیادتر می‌شود اما نه اغلب آن‌هایی که داعیه‌دار حرکت‌ها و جریانات تازه و انقلابی در شعر - در هر دو بعد نظری و عملی - هستند درک درستی از آن‌چه که به اسراف مصرف می‌کنند دارند، و نه آن‌هایی که یکسره به طرد و نفی می‌پردازند، آن‌چه را که از خود می‌رانند می‌شناسند. تا مسئله به درستی درک نشود امکان دریافت پاسخی مناسب محال است. طبیعی و گریزناپذیر است که ما اکنون به تعبیر بعضی‌ها با سیل نظریات ادبی (اغلب غربی) روبرو هستیم. این از مختصات زمانه‌ی ماست. فراموش نکنیم که تئوری و عمل لازمی یکدیگرند. اما مشکل اصلی این است که ورود این نظریات - در غالب موارد - نه تنها در سطح درک و دریافت، سطحی و مونتاژی است بلکه در عمل نیز بعضی‌ها سعی کردند بدون شناخت عمیق از ماهیت شعر و ساز و کارهای آن و بدون توجه به ریشه‌ها و سوابق فرهنگی - زبانی شعر فارسی، دریافت‌های شتاب زده و پر از نقصان خود را به شعر در جریان معاصر تزریق کنند. وقتی صحبت از تئوری یا نظریه‌ی ادبی مثلاً در حوزه‌ی شعر می‌شود، فراموش نکنیم که مینا و محور شعر است و این شعر است که تئوری را در دل خود می‌پروراند. این نکته‌ی ساده اما مهمی است. وقتی شعری را می‌خوانیم - و مهم‌تر از آن خلق می‌کنیم - تنها و تنها با یک چیز سروکار داریم؛ شعر.

روا مدار خدایا که در حریم وصال
رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد

...

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظا
چو غنچه پیشش تواش مهر بر دهن باشد

نظریه رقیب شعر نیست، حتی اگر از جانب بزرگ‌ترین اندیشمندان و فلاسفه و نوابغ و... در بالاترین سطوح تحقیقاتی دانشگاهی و غیر دانشگاهی صادر شده باشد. دو صد گفته اگر منجر به نیم کردار شعر نشود، زحمتی لغو و بیهوده است. بدیهی است آن‌هایی که با تکیه بر چند تعریف و اصطلاح که حتی همان‌ها را هم به درستی نفهمیده‌اند مدعی تغییر و تحول و نجات شعر می‌شوند، نه تئوری را می‌شناسند و نه شعر را.

همواره در این کتاب سعی کرده‌ام مبنای هر حرکتی را خود شعر قرار دهم. و فرقی نمی‌کند که این شعر مال امروز، دیروز و یا هزار سال پیش باشد هر جا هم که به مشکل یا تناقضی برخورد کردم حق را به شعر دادم. در چند دهه‌ی اخیر توجه ویژه‌ای به زبان در تمامی مباحث نظری شده است. با توجه به رابطه‌ی هستی‌شناسانه‌ی شعر (ادبیات) و زبان بدیهی است چنین گرایشی نظریه‌ی ادبی را به شدت تحت تأثیر خود قرار دهد. اما این به مفهوم آن نیست که باید آثار گذشته را کنار گذاشت و شعر را با دریافت‌ها و معیارهای امروزی تطبیق داد. گشایش هر فضای تازه به ما کمک می‌کند که یک بار دیگر به شعر از همان ابتدا نگاه کنیم و ضمن تعمیق روابط و کشف ابعادی دیگر از اثر، نسبت خودمان را با آن بازتعریف نماییم و بر غنای حرکت‌های آینده بیفزاییم. این تازه یکی از جلوه‌ها و کارکردهای مهم تئوری است که متأسفانه خیلی‌ها - حتی از اساتید و سابقه‌دارها! - به خاطر عدم شناخت کافی و یا تنها در مخالفت با آن رفتارهای خام، خود را در تقابل با اصل قضیه قرار می‌دهند.

از مدت‌ها پیش این احساس را داشتم که در اثر برخی نااهم‌نگی‌ها، سوءتفاهم‌ها و ناآگاهی‌ها بر آن فاصله و شکاف روزافزونی که درش رفت دامن زده می‌شود، در حالی که هیچ دلیلی برای چنین وضعیتی وجود ندارد. اغلب ما گرفتار تلقی‌ها و برداشت‌های نادرست هستیم! به تجربه دریافته‌ام که بسیاری از مقاومت‌ها و موضع‌گیری‌هایی که

صورت می‌گیرد حتی با چند گفتگوی ساده برطرف شدنی است.



اخیراً از من خواسته شد مطلبی را تحت عنوان «شعر زبان» در یکی از دانشگاه‌های کشور ارائه کنم. گفتم من حقیقتاً نمی‌دانم شعر زبان چگونه چیزی است و مگر شعر غیر زبان هم داریم! پس ترجیح دادم در مورد شعر صحبت کنم (این کتاب در حقیقت بسط یافته و کامل شده‌ی بخش اول همان مطلب است که با آن جمع در میان گذاشته شد). البته منظور آن دوستان بحث و بررسی شعری زبان - مدار بود که در ۱۰ - ۱۰ سال اخیر - هم‌زمان با ترجمه‌ی انبوه مباحث نظری متأخر جهانی و آثار مشاهیر و جریان‌سازان این حوزه - رواج چشم‌گیری یافت. به ویژه شعری که با تکیه بر «زبانیت زبان» و با توجه به خصوصیات و امکانات زبان فارسی به یک جریان فراگیر تبدیل شد و با شعر و نام دکتر رضا براهنی گره خورد. این هم‌زمانی اختلاط عجیبی را سبب شد که همراه با دریافت‌های غلط، سطحی و یا شتاب‌زده‌ای که ذکرش رفت، مقاومت‌ها و فضای جعلی تیره و تاری را به وجود آورد که دیگر یافتن خطی اصیل و پویا در این میان با دشواری فراوان روبرو گردید. وضعیتی که متأسفانه هم‌چنان ادامه دارد. اما واقعیت آن است که بخش اعظم این نظریات نه تنها اختلالی در جهت پویایی شعر به عنوان یک امر خلاقه و برقراری ارتباط مؤثرتر با آن ایجاد نمی‌کنند، بلکه به نفع ما کمک می‌کنند تا نگاهی دوباره و عمیق‌تر بر آن بیفکنیم؛ چیزی که شاعران و مخاطبان شعر در این زمانه‌ی وانفسا به شدت به آن نیازمندند. در این نوشته خواهیم دید تأکید بر زبان، زبان محوری، شعر زبان و نمی‌دانم هر اسم دیگری که حتی در جدیدترین و پر سروصداترین تئوری‌پردازی‌ها بر آن می‌گذارند، اصلاً حرف عجیب و غریبی نیست. شعر از بدو تولدش همواره شعر زبان بوده است، از رودکی گرفته تا حافظ و بیدل و ایرج میرزا و شیمبورسکا و اوکتاویو پاز و نیما و تا

همین لحظه و تا هر زمان دیگر. اتفاقاً با توجه ویژه‌ای که به شعر حافظ در این جا می‌شود خواهیم دید که چه وجوه برجسته‌ای از شعر ایشان و به طور کلی شعر گذشته‌ی ما - از این منظر - کم و بیش مغفول مانده است و رویکردهای نظری فوق، در حقیقت، نتیجه‌ی تعمق و نگاهی است دگرباره و دیگرگونه به شعر شاعران بزرگی چون حافظ و دیگران که این بار کنجکاوانه‌تر و واقعی‌تر صورت پذیرفته است.

عناوین فصل‌ها اصلاً دقیق نیستند. ابتدا مطالب را به صورت بخش‌های به هم پیوسته می‌نوشتیم و پیش می‌رفتیم؛ همان‌طور که مطلبی به صورت طبیعی مطلبی دیگر را پیشنهاد می‌داد. طرح از پیش معینی نداشتیم که موضوعی کی تمام شود و عنوانی دیگر آغاز شود. دلیلش هم این بود که خود را به هیچ ترم انتقادی، مکتبی خاص و یا یک سیستم نقد معین و تعریف شده محدود نکرده بودم. آن‌چه مرا پیش می‌برد شعر بود و هر آن‌چه که به واسطه‌ی انس و الفت مداوم با شعر، از آن می‌فهمیدم. این کار حداقل دو فایده برای خودم داشت. یکی این که موفق شدم تا حدودی به مجموعه‌ی اعتقادات و تصورات پراکنده‌ای که در ذهنم داشتم انسجام بیشتری ببخشم و به اصطلاح ذهنم را در این خصوص جمع و جورتر کنم. اما فایده‌ی دیگر و مهم‌ترش این بود که در حین این تأمل کردن‌ها و نوشتن‌ها خیلی چیزها یاد می‌گرفتم. در موارد زیادی، به واسطه‌ی تمرکز بر شعر یا موضوعی خاص، به نتایجی می‌رسیدم که کاملاً مخالف آن چیزی بود که در ابتدا تصور می‌کردم. نوشتن و یادگرفتن در حین نوشتن، تجربه‌ای منحصر به فرد است که کمتر لذتی به پای آن می‌رسد. باید برای هم‌دیگر آرزو کنیم تا این فرصت‌های منم بیش‌تر نصیب‌مان شود. به هر حال در ابتدا قصد نداشتیم کتاب را حتی فصل‌بندی کنیم، اما بعدها برای جلوگیری از پراکندگی و بیش‌تر به دلیل ناتوانی خودم در حفظ یک روال متناسب - حداقل برای خواننده

کتاب را به هفت فصل شعر، القاء، معنا، دال، زبان‌شناسی، عینیت و مواجهه تقسیم نمودم. اغلب این عناوین، در واقع نشان دهنده‌ی موضوع یا کلمه‌ی محوری فصل‌های مربوطه‌اند و بهتر است به عنوان نمایش‌گری کلی از محتوا یا جهت‌گیری آن بخش در نظر گرفته شوند.



بر اساس طرحی کلی و مبهم بنا داشتم که این کتاب سه بخش عمده داشته باشد. ابتدا، فارغ از هر نوع گرایشی، به شعر پرداخته شود. رابطه‌ی هستی‌شناسانه‌ی بین شعر و زبان به گرایش و روی‌کردی خاص وابسته نیست. این رابطه‌ی ژنریک و ازلی - ابدی است و ربطی به نظریات ادبی گذشته و حال و آینده - محافظه‌کار یا رادیکال - ندارد، اگرچه متأسفانه در مقاطعی گاه طولانی مورد غفلت قرار می‌گیرد. به گمانم توانسته باشم با نگاه به شعرهای متعدد از زمان‌های بسیار گذشته تا همین امروز این امر بدیهی اما گاه مغفول را^۱ - یک‌بار دیگر یادآوری نمایم. شعر همواره به برجسته شدن زبان منجر می‌شود و از برجسته شدن آن حاصل می‌گردد. به همین دلیل هم - چنان‌چه اشاره شد - معتقدم اصطلاح شعر زبان، اصولاً مبهم و نارساست. نمی‌توان صفت یا خاصیت ذاتی چیزی را مشخصه‌ی نوع خاصی از آن چیز قرار داد؛ مگر آن که پای تأکیدی در میان باشد. در ادامه در نظر داشتم مطلب را با بحث پیرامون شعرهایی ادامه دهم که وجوه صوری (دیداری) و رویه‌های ظاهری زبان در آن حرف اول را می‌زنند؛ مانند شکل‌های مسبوق به سابقه‌تر کانکریت، خطنگاری‌ها و... تا اشکال متنوع‌تری که با تمسک به انواع و اقسام ترانه‌ها و بازی‌های صوری زبانی، این روزها شیوع قابل ملاحظه‌ای به‌ویژه در کار بعضی از جوان‌ترها پیدا نمودند. تا ببینیم نقش و تأثیر دو وجه

(۱) به‌ویژه از جانب برخی از مدعیان بدیع و معانی و برخی از مفسران شعر و نظریه‌پردازان گذشته و حال.

بیانی و اجرایی (articulation و speech)^۱ در آن‌ها چگونه است و آیا تأکید بر یکی از این وجوه بدون توجه به وجه دیگر - به عبارتی بدون در هم بافتگی و در حقیقت یکی شدن - معنا و کارکردی زیبایی‌شناسانه در کلیت چیزی به نام شعر دارد یا خیر. و سرانجام توجهم را معطوف کنم به موضوع و مسئله‌ی زبانیت، یعنی شعری که نه تنها زبان را (چون هر شعری زبان را به رخ می‌کشد)، بلکه زبانیت زبان را به رخ بکشد: برگشت به سمت مفردات زبان و زبانیت مفردات خود زبان، کشف زبان بودن زبان را اصل قرار دادن، کلمه را از نو به خاطر شعر لمس کردن، حرکت به سمت صدا، صوت، حرف، کلمه، جمله‌ای که در مورد خود زبان است، برگرداندن زبان به ریشه‌های تشکیل و تشکیک زبان و ... این‌ها توضیحاتی است که علاوه بر شعرها، عمدتاً توسط خود آقای براهنی به صورت پراکنده ارائه شده است. چالش برانگیزترین بخش شعر معاصر هم همین رویکرد است، به ویژه وقتی که پا به عرصه‌ی خطرناک بی‌معنایی می‌گذارد و اعلام می‌کند که فضایی در زبان وجود دارد که در آن زبان از معنا آزاد می‌شود تا زیبا شود.^۲ که می‌توان آن را به عنوان پیش‌نهادی تازه و رادیکال، نسبت به فضای حاکم بر شعر فارسی قبل از خود، به حساب آورد. متأسفانه این امر وقتی مشکل‌ساز می‌شود که بدون درک و توجه به ریشه‌ها و رسیدن به ضرورت‌ها، نه تنها با برخورد‌های احساسی و ذوق زدگی‌ها و ساده انگاری‌ها و ناآگاهی‌ها و ... روبرو می‌شود - که این‌ها هم باز دلایل جامعه‌شناختی متعددی دارد - بلکه عرصه‌ی زورآزمایی و تاخت و تاز مدعیان و حتی قلدان ریز و درشت نیز می‌گردد. بنابراین من که خود فرصت و اختیار ناگردی آن بزرگوار را داشتم و دارم، نگاه موشکافانه و انتقادی به مجموعه‌ی این اتفاقات را در این برهه از زمان، در ترمیم آن شکاف‌هایی که

(۱) به متن کتاب مراجعه شود.

(۲) رضا براهنی، ماهنامه‌ی کارنامه، شماره‌ی ۴۶ و ۴۷، آذر و دی ۱۳۸۳، صفحات ۱۶-۱۳.

ذکرش رفت، بسیار ضروری می‌دانم. به علاوه گمان می‌کنم بخش اعظم این فاصله‌گیری‌ها و مقاومت‌هایی که صورت می‌گیرد حتی در صورت کنار زدن همه‌ی آن حشو و زوائد و موج‌سواری‌ها و...، نه از سر عناد که به علت خلاء تئوریک موجود و فقدان فضای گفتگو است. وقتی هنوز حتی در کشف زوایای شعر کسی چون حافظ و تبیین رابطه‌ی هستی‌شناسانه‌اش با زبان (و شعر گذشته و حال ما به طور کلی) مشکلات اساسی داریم و در یک تلقی نثرانگار از شعر و معناشناسی نثری غوطه‌وریم، چگونه می‌توانیم فاصله‌ی بین آن اولی و این آخری را پر کنیم و هضم نماییم؟ شاید نگاهی دوباره به شعر ما و کوشش برای تصحیح این سوء تفاهم‌های تاریخی از این منظر، که هدف اصلی من بوده است بتواند به روشن شدن این موضوع کمک کند که آن چه را که در پیش‌روترین و عمیق‌ترین و به ظاهر پیچیده‌ترین نظریات ادبی محلی و جهانی گفته می‌شود، برخاسته از همین شعرهایی است که ما از کنارش می‌گذریم و اصلاً حرف‌های پرت و عجیب و غریبی نیست. اگر که از زاویه‌ی درست به شعر بنگریم و اگر آن نظریه، از خاستگاه درستی برخاسته باشد و آن را درست فهمیده باشیم و به جا ادا کرده باشیم! نظریه، همراه و پشتیبان نمونه‌های عملی است، چه غربی باشد چه شرقی!

اما این نوشته که «کتاب اول» نام گرفت فرصت آن را نیافت که از بخش اول فراتر رود (بگذریم از این که احتمالاً نتوانست حتی همان را هم به نحو رضایت‌بخشی پوشش دهد)، پس امیدوارم این توفیق را بیابم که هر چه زودتر، ضمن تکمیل‌تر نمودن مباحثی که در این جا مطرح شد، دو قسمت دیگر را مجدانه در مجلد بعدی پی‌گیری نمایم.

بدیهی است توجه و نگاه انتقادی صاحب‌نظران و خوانندگان محترم و برزسی بازخوردهای حاصل - که بی‌صبرانه امیدوارم مرا از آن

(۱) البته در بعد نظری و نه در بعد عملی، که سنت شعری عظیم و متحیرکننده‌ی ما گواه روشنی بر این مدعاست.

بی‌نصیب نگذارند - علاوه بر این که باعث خواهد شد تا حد توان به رفع کمبودها و تصحیح اشتباهاتی که پیشاپیش به بروز آنها معترفم پردازم، مرا به ادامه‌ی کار مصمم‌تر خواهد ساخت.



و اما باز چه بنالم از فرصت‌های کم که مشکل همیشگی من است (کم‌کاری البته جای خود دارد!). اکنون که این مطلب را می‌نویسم برای یک مأموریت اداری (فنی) عازم ژاپن هستم؛ در یک فرصت هفت - هشت ساعته‌ای که با استفاده از ویزای ترانزیت در هتل فرودگاه دوی به دست آمد و در حالی که همهی همراهان برای گشت و گذار و خرید به مرکز شهر رفته‌اند. خوش‌بختانه چند ماه پیش در محل کار مورد بی‌مهری قرار گرفتم و به گوشه‌ی اتاقم پرت شدم. با خود گفتم این بهترین فرصت است که تا نظرشان برنگشته (!) بدون فوت وقت نگارش این کتاب را شروع و به پایان برسانم. منتها محیط اداره پر است از قطع و وصل، یکی می‌آید، یکی می‌رود، یکی می‌گوید داشتیم رد می‌شدیم گفتم سلامی عرض کنم، یکی سؤالی دارد، تلفن زنگ می‌زند، هم‌اتاقی‌ات مراجعه کننده‌ی فراوانی دارد، کارهای خرده‌ریز زیادی به شما ارجاع می‌شود (نمی‌شود که اصلاً کار نکنی!)، سمینار، کلاس آموزشی و... خلاصه این که، این اینترنت‌ها - به قول خودمان - شده است سرنوشت من. ولی چاره‌ای نبود، باید تا وضع بر همین منوال بود و قبل از این که گرفتار پروژه‌ای دیگر شوم به سرعت کار را تمام می‌کردم. این عجله البته مضراتی هم داشت که حتماً در خواندن کتاب متوجه‌ی آن خواهید شد. ولی خوش‌بختانه بازخوانی رویا تفتی و تذکرات و نظرات مفید ایشان باعث شد تا مطالب از انسجام بیش‌تری برخوردار گردند و خیالم راحت‌تر باشد. از او به خاطر همه چیز تشکر می‌کنم، و از بامداد که به زیبایی و دل‌نشینی حواس هر دوی ما را مرتباً پرت می‌کند. دیگر این که خواندن این مطالب نه به آشنایی یا مطالعات مقدماتی

نیاز دارد و نه به هر گونه درجه‌ی تحصیلی.

ش. آ
اوایل تابستان ۱۳۸۸

www.ketab.ir